

آتش افروزی بشر دوستانه

فریبرز رئیس دانا

• طرفداران مداخله‌ی آمریکا در ایران چند دلیل دارند. یک دلیل پنهان اما اصلی آنان این است که ملت ایران نمی‌تواند خودش درباره‌ی خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. ملت، عقب مانده، فریب خورده و ناتوان است... این ملت را باید به ضرب رسانه‌های ماهواره‌ای، موشک کروز، اجرای منطقه‌ی پرواز ممنوع، اشغال نظامی و گماردن سرسپردگان بر سرشان به قرن بیست و یکم کشاند



چندین رفیق و دوست به من گفته اند کاملاً روشن است که نظرت درباره‌ی مداخله‌های آمریکا و غرب در جهان و منطقه و کارکردهای نوامپریالیستی چیست اما در تغییر جو سیاسی اخیر مربوط به ایران می‌خواهیم روشن تر صحبت کنی. من بارها گفته ام که روشن تر از آنچه گفته ام چیزی نمی‌توانم گفت. اما این بار دوست تازه‌آشنایی چیز دیگری خواست. او گفت توجه زیادی در میان ایرانیان و کسانی که در جهان مسائل ایران را پی می‌گیرند، نسبت به وقایع و وصف آرای‌های جدید در این جا مطرح شده است. او گفت ضرورت دارد یک بار – و من گفتم به شرط آن که بیش از این خواهی حرف تحویل بدهم – تکلیف کسانی را که در مورد مواضع پیرامون جنگ احتمالی و

نظرگاه‌های انتقادی به دولت ایران مطمئن نیستند، حرفی بزنی. شاید کسانی را از دوستدارانت نا امید کنی ولی از تو انتظار شجاعت اخلاقی در مقاطع تاریخی می‌رود. گفت تفاوت تو و چون توها با بقیه باید همین باشد. برای آخرین بار، مگر در وقت ضرورت که خود بدانم، حرفم را می‌زنم. دیگر صریح‌تر از این نمی‌شود.

کسانی در داخل و خارج، البته به ترتیب در پوشش و آشکار، از ضرورت مداخله‌های بشر دوستانه آمریکا در ایران یاد می‌کنند زیرا به قول ایشان ایران در آنچنان وضعیت ناگوار و نگران کننده‌ی ضد حقوق بشر قرار دارد که این ضرورت از سوی هر نیرویی با هر نیتی هم که باشد نه تنها قطعیت بلکه فوریت دارد. این کسان البته کتاب‌هایشان هم در ایران آزادانه چاپ می‌شود. نمونه‌ی آن کاظم علمداری و عباس میلانی است. خیلی‌ها از من و از یکدیگر می‌پرسند پس اینان کدام حقوق بشر را نشانه رفته اند. عباس میلانی سوگلی روزنامه‌ها و رسانه‌های نولیبرال ایران است. این محافل از او و امثال او به

عنوان روشنفکری آگاه و عمیق که حرفهایش گره گشای اصلی مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران تواند بود یاد می‌کنند. او درباره ی نظریه های مارکسیستی کتاب‌ها ترجمه می‌کند (البته ضد مارکسیستی و با رویکرد رسمی آمریکائی) و چاپ می‌شود. او مدام در رسانه های رسمی غرب اعلام می‌کند که راه حل ایران آمریکایی شدن آن است از طریق انواع مداخله ها و درکشایی ها به روی نیروهای فرهنگی و سیاسی و اقتصادی غرب. و ما می‌شنویم که همه ی آنها زیر لب زمزمه می‌کنند که اگر این مداخله ها کار نکرد ناگزیر کار باید به مداخله ی نظامی بکشد. یک نفر گفته بود چگونه است که آزادیخواهان در ایران گروه گروه زندانی می‌شوند اما رئیس دانا و ثقی و حکیمی و مالجو در دانشکده های علوم اجتماعی اجازه ی صحت درباره ی جنبش وال استریت می‌یابند. حقیقت این است که در آن دعوت دانشجویی، کسان دیگری هم که مخالف ما بودند در بحث شرکت داشتند و ضمناً درهای سالن نیز پیش از تشکیل همایش بسته شد و بحث در اتاقکی و راهرویی در گرفت و البته با حضور علاقمندان زیاد و چند نفری هم سخنگو که از در دفاع از کاپیتالیسم درآمده بودند. حقیقت مهم تر این که من نه تنها برای این گفتگو بازخواست شدم بلکه برای چاپ مجوزدار چند کتابم که در آن از سوسیالیسم و مارکس سخن گفته بودم محاکمه و محکوم شده ام و اکنون در نوبت اجرای حکم مانده ام. من این بحث و نقد را ادامه نمی‌دهم زیرا یا باید در این حد به گلایه ی سطحی بسنده کنم یا باید حرفهای من چغلی علیه نویسندگانی که هم بی دردرس کتابشان چاپ می‌شود و هم مبلغ مداخله آمریکا هستند تلقی شود که ماهیتاً و به دلیل عضویت در کانون نویسندگان ایران، این سنگر دفاع از آزادی اندیشه و بیان، چنین نکرده و نمی‌کنم.

طرفداران مداخله ی آمریکا در ایران چند دلیل دارند. یک دلیل پنهان اما اصلی آنان این است که ملت ایران نمی‌تواند خودش درباره ی خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. ملت، عقب مانده، فریب خورده و ناتوان است. این ملت می‌رود رأی می‌دهد و به هر کس هم که رأی بدهد بالاخره با این رأی چارچوب و اساس نظام را پذیرفته است. این ملت را باید به ضرب رسانه های ماهواره‌ای، موشک کروز، اجرای منطقه ی پرواز ممنوع، اشغال نظامی و گماردن سرسپردگان بر سرشان به قرن بیست و یکم کشاند. از نظر اینان اما مادام که مردم رأی می‌دهند اما نه به نفع سلطه آمریکایی – و احیاناً اروپایی – رأیشان باطل است و عقلشان زایل. آنها رأی به اصلاح طلبان یا کسانی را که فکر می‌کردند (البته تا حد بسیار زیادی به نادرست چنین فکر می‌کردند) زمینه ساز و جاده کوب سلطه آمریکایی می‌شوند رأی پاک و درست می‌دانستند و می‌دانند اما به محض آن که احمدی نژاد به یمن سیاست‌های راست گرایانه و تعدیل ساختاری و آمریکایی مسلک اقتصادی دو دولت هشت ساله ی پیشین و درپی انبوه ناامیدی و نارضایتی ناشی از آن به قدرت رسید بحث را علیه همان انتخابات پیشینه دار گشودند. اما بحث من این است که باید راه و روش انتخابات از اساس متحول شود و راه برای همگان در رسیدن به همه ی موقعیت ها باز شود. در روش‌های این تحول است که ملت می‌تواند رشد کند و همین رشد است که

نخواهد گذشت دغلكارى مداخله‌ى بشر دوستانه، كه به واقع همان امپرياليسم نو و جنگ افروزي در قالب بشر دوستى است، از اين و آن در و پنجره وارد شود. من هيچ توهمى ندارم كه بگويم فردا اگر زمينه‌هاى مورد نظرم براى انتخابات سالم و آزاد و منصفانه آماده شد، حتماً من و ما برنده مى‌شويم. اما همان قدر هم توهم ندارم، و حتى يقين دارم، كه بخش عظيمى از اين مردم به قدر وسع و با ادراك واقعى شان سرّ درون اين مداخله‌هاى بشر دوستانه را مى‌شناسند و از آن روى بر مى‌گردانند با مداخله‌هاى از سوى دولتهاى غربى مبتنى بر دوگانه‌هنجارى، تبعيض آميز، نادیده گرفتن حقوق و قواعد بين المللى، چه بسا جعلى و با طفره رفتن از انجام وظايف واقعى انسان دوستانه.

عبدالكريم لاهيجى كه مخالف مداخله‌هاى نظامى است (آن گونه كه خود به صراحت مى‌گفت) به عنوان يك حقوق دان ورزیده، در عرصه‌ى حقوق بشر جهانى، مى‌گفت براى آن مداخله‌ها و مداخله‌هاى نظامى، آنهم نه به صورت لشگركشى بلكه براى ممانعت از عملكرد ضدانسانى حكومت‌ها، يكى از اين چهار شرط لازم است: (۱) دولت يا گروهى دست به نسل كشى زده باشد (۲) دولت يا گروهى به پاكسازى قومى اقدام کرده باشد، (۳) دولت يا گروهى مرتكب جنايت عليه بشریت شده باشد و (۴) دولت و ارتش آن يا نيروهاى نظامى متخاصم مرتكب جنايت جنگى شده باشند. وقتى اين حقوقدان مخالف دولت ايران اين را توضيح مى‌داد آقاى جوانى كه در برابرش نشسته بود و از مدعىاتش معلوم بود كه چند كلاس هم درس خوانده و آن «علم مرده ريگ» آموخته است درآمد و گفت اين كارها را كه دولت ايران انجام نداده است (و اين به طور ضمنى مورد تأييد دكتر لاهيجى هم بود) پس تكليف ما چيست؟ بايد دست روى دست بگذاريم؟ نه خير الا و بالله آمريكا بايد حمله‌ى نظامى كند و اين نظام برود. به او ، كه بسى آن سوى تر در سرزمين‌هاى امن مى‌زيست، كسى درنيامد بگويد اگر ارتش نجات بخش تو به ميدان آمد و اين سرزمين شد قتلگاه همان سربازان مزدور بدبخت و محروم ارتش‌هاى مهاجم غرب و ناتو ، و حالا كه ديگر نظام اجبارى هم از نگرانى چشم زخم خوردن فرزندان بورژوازي وجود ندارد، چه كسى جواب مردم در همان دنياى مطلوبت را مى‌دهد. من و ما در ايران، به دلايل انسانى عميقى طالب صلحيم و به همين دليل تا افق دور دست ممكن عليه خشونت و جنگ ايستاده ايم، مگر آن كه به تأييد وجدان بشرى ضرورت دفاع و صيانت انسانى قطعى شود. ياد آن تصنيف خيلى قديمى مى‌افتيم كه در آن آمده بود (نقل به مضمون) «اين بچه سربازهاى كك و مكى تان را از اين جا ببريد، سخت اندوهگين خواهيم بود اگر مجبور شديم آنها را بكشيم و همين جا به خاك بسپاريم.»

بارى، طرفداران مداخله‌ى بشر دوستانه اغلب مانند آن آقا نيستند كه صراحتاً حرفشان را بزنند و بگويند برويد بكشيد تا جگر ما خنك شود، و نه اين كه بگويند يا على عرفش كن من هم روش. شماری دل پنهان مى‌كنند اين سلسه‌ى استدلالى را جور ديگرى مطرح مى‌كنند: اگر تحريم عادى جواب نداد چه مى‌شود؟ اگر تحريم گسترده جواب نداد چه؟ اگر تحريم‌هاى جدى (نفتى و بانكى و ...) بى پاسخ ماند چه

باید کرد؟ اگر در پی آن مداخله های بشر دوستانه در عرصه های سیاسی و فرهنگی و رسانه ای بی نتیجه شد چه؟ اگر در پی نا آرامی هایی اعلام منطقه ی پرواز ممنوع به جایی نرسید چه باید کرد؟ اگر مسلح کردن مخالفان دولت (کاری نداریم که بخشی از این مخالفان، و نه جنگ جریان و جنگ سالاران، می توانند هم صلح دوست، هم آزادی خواه، هم عدالت خواه باشند) کار را به جنگ داخلی منطقه ای کشاند اما نتیجه ای نداد چه؟ اگر جنگ داخلی تمام عیار ایجاد شد چه؟ اگر مخالفان مسلح وابسته به خارج کسر آوردند و نیروهای آزادیخواه مستقل و مسئول هم سرشان بر باد رفت چه می شود؟ آیا در پی آن نباید نوبت به مداخله ی مستقیم نظامی و حمله ی بی امان قدرت های جهانی آمریکا و اروپا و ناتو برسد؟ سلسله ی طبیعی و استدلال می گوید بله باید برسد و ادامه می دهد که پس برای حمله به ایران شتاب کنید. راستی کجا دیده اید که در میان این نیروهای نجات بخش شما آزادیخواهان، استقلال طلبان، مخالفان سلطه ی آمریکایی – اروپایی، جریان های کارگری، رادیکال ها، سوسیالیست ها و دموکرات ها جای گرفته باشند و بهانه اشان هم کسر آوردن در مبارزه ی داخلی باشد. البته این حرف آخری ربطی به تمایل و انگیزه ی مداخله گرایان ندارد، آنها با تبلیغات و مهندسی وسیع، خود را تنها بدیل می شمارند.

در همان نشست که اشاره کردم، دکتر مجید محمدی هم نشسته که در ایران از استوارترین نظریه پردازان ژورنالیستی اصلاح طلبان دولتی بود و کتاب چاپ و اصلاح طلبان را به راه راست هدایت می کرد. همه می دانستیم باد آمریکا به منخرین کسانی چون او، مرتضی مردی ها و جنان صفت افتاده است و یاد خدمتگذاری در نظام سلطه قند در دلشان آب می کند. او در آنجا درآمد و گفت: تحریم های عراق از سوی آمریکا «خوب و نتیجه بخش» بوده اند.

آقای دیگری که در برابر او نشسته بود پاسخ داد منظورتان ساعتی ۱۰۰ کودک است که در طول سال های تحریم از بی دارویی و بی غذایی می مردند؟ و ادامه داد آیا خیلی برایتان دلچسب است که نیروهای آمریکایی و ناتویی بیایند ایران و از کشته ها پشته بسازند بعد سرکار راه بیفتید قدم بر روی جنازه ها بگذارید و بیایید بشوید «یک کسی» در ایران؟ شاید تکرار گفته های آن مناظره که شماری از خوانندگان آن را دیده اند خیلی جذاب نباشد اما من به این بهانه می خواهم ریشه ها و آثار این گونه گرایش ها را باز بشناسانم. البته طرفداران مداخله ی بشر دوستانه می دانند و چه بسا می خواهند آخر کار را و آن حضور نظامی است. اینان غمشان هم از آن نیروهای جوان ضدامپریالیست و عدالت خواه و آزادی خواه که در ایران جان باختند نبوده است زیرا یا از حیث ایدئولوژیک آنها را مستحق مرگ می دانستند یا این که آنان برایشان ابزاری بوده اند برای رسیدن به قدرتی که هنوز برایش تلاش می کنند و با هم پیمانی با هر شیطان جنگ افروز ابایی ندارند. من اما این جا در موقعیتی نیستم که بگویم عاملان و آمران همه چیز را دقیقاً شناخته ام، تفکیک کرده ام، می بخشم یا نمی بخشم و فراموش می کنم یا

نمی‌کنم. نه من در این جا در جایگاهی هستم که به عنوان یک انسان دهم میهن نسبت به مرگ و ویرانی و عفونت اجتماعی بسیار گسترده ای که از جنگ و مداخله ی امپریالیستی برخوردار خاست سخت دل پریش باشم. باید ذره ای از تلاش برای آزادی و عدالت سلامت اجتماعی فروگذار نکنم و در این روزگار و وحشت، به جای این سو و آن سو غلطیدن و خود را باختن، به قول آن شاعر روس بگویم راه کجاست و چاه کجاست.

بررسی ها و برآوردهایی در میان کارشناسان دولتی و مستقل آمریکا حاکی از آنند که نیروی نظامی غرب در حمله به ایران باید به یک جنگ بی انتها دست بزند تا به زعم خود پیروزمند از آن بیرون بیاید. ما نیز می‌دانیم تهاجم هوایی و جنگ های محدود بر اقتدار دولت می افزاید. این حرکت ها در پی تحریم ها فقط بدبختی و پس روی را نصیب ملت به ویژه کارگران و تهیدستان می‌کند. از آنجا که عوامل آمریکا برای اجرای عملیات جنگ، یعنی دولت های عربستان و اسرائیل، هر دو، در میان مردم منفورند، پس نتیجه آن می‌شود که مردم باید در حمله های نظامی بمیرند و مفلوک شوند و دولت به جای انجام وظایف، فقط بر اقتدار و حقانیت خود بیفزاید.

من از کسانی نیستم که باور داشته باشم دشمنی با مردم اسرائیل و عرب های سرزمین های همسایه در باور و خواست درونی مردم ما جای گرفته است. ابداً، مردم ما به باور من، صلح دوست اند و آماده برای همزیستی خوب و بادوام، اما با حفظ حرمت و ارزش های خود. تاکنون حتی در جریان تغییر سریع منش ها در میان بخشی از جوانان لایه های بالایی من ندیده ام که گرایش هایی جز این غالب باشد. این را تاریخ اجتماعی و عملکردهای مردم ما در جغرافیای معاصر هم نشان داده است. با این وصف کارکردهای فسادآمیز، سلطه گرانه، کشتارگرانه، عقب مانده و زورگویانه ی این دولت ها، هر یک به نوعی، مردم ما را نسبت به آنها بسیار منزجر و بدبین کرده است. مداخله ی هوایی و موشکی غرب موقعیت دولت فعلی ایران را تثبیت می کنند، و این هم که بنا به آنچه می‌گوید خواست آنان نیست. در همین حال باقی مانده ی اعتبار عربستان در میان افکار عمومی متمدنی جهان بر باد می‌رود و حکومت منفور اسرائیل نیز هر چه منفورتر می‌شود و آماج مخالفت ها و کنش های سیاسی و نظامی در منطقه قرار می‌گیرد. به هر حال اگر آنها بی اعتنا به عواقب حمله ی خود باشند و دولت های وابسته شامل تکلیف مرگ و زندگی خود را در این حمله ببینند و اگر حضور نظامی آمریکا و ناتو برای جنگ بی انتها ضروری شود و صورت گیرد بی تردید با مقاومت نیروهای نظامی و پاراتروپهایی در این سرزمین گسترده و جغرافیای پیچیده ی آن رو به رو می‌شوند. اما این تنها واکنش نیست. نیروهای مردمی و چپ و کارگری در پی خواست‌ها و آرمان‌های خود با انگیزه تر و مستقل تر وارد عمل می‌شوند؛ عملی مستقلانه.

بخش فعال و اثرگذار روشنفکری ایران مبارزه ی ضد امپریالیستی را در چارچوب صلح خواهی و دموکراسی خواهی گسترده تر خواهد کرد. وحدت مردمی ریشه دارتر و بیشتر خواهد شد. این فقط نظر من نیست، نظر تقریباً همه فعالانی است که در عرصه ی اندیشه و عمل می‌شناسمشان. باری همان برآوردها که یاد کردم بر آنند که این جنگ طولانی خواهد بود با میلیون ها کشته و صدها هزار کشت هی نظامی نیروهای مداخله گر، نابودی ۶۰ تا ۷۰ درصد زیر ساخت ها، مجروح و معلول و بی خانمانی و خرابی در شهرها، گسترش عملیات انتقامی و انتحاری و تهاجمی در همه جای جهان، به ویژه آمریکا و اروپا و به میدان کشیده شدن موثر پای شماری از نیروها در شماری از کشورها بر علیه منافع غرب و ازناشان. این جنگ، چنان که وزیر دفاع ایالات متحده گفت، آینده ای نامعلوم دارد. یک بار خاطره ای را نوشته ام و این جا آن را باز می‌گویم. سفیر وقت سوئیس و حافظ منافع آمریکا در ایران در آستانه ی حمله آمریکا به عراق به من که به همراه چند نفر دیگر در منزلش به شام مهمان بودیم با لحنی که خوشمان نیامد (و او پاسخش را هم شنید) گفت حضور آمریکا در عراق هر چه باشد آثارش از ویرانی و جنایت صدام کمتر است. من مخالف بودم و اصلاً چنین قیاسی را بی نتیجه و گمراه کننده می دانستم. به هر حال نظر آن سفیر محافظه کار سوئیس پاک نادرست از آب درآمد. شمار کشته ها و مجروحان و معلولان و میزان خرابی ها از حد گذشت. همین که آمریکا پایش را از عراق بیرون گذاشت (گر چه نه کامل) دور جدیدی از خشونت و تهدید جنگ داخلی دامن جامعه را گرفت. و نا امید کننده تر آن که راه دموکراتیسم با دشواری های سختی رو به رو شده است. نه این که اگر صدام می بود این راه هموار می‌شد. در واقع برعکس. اما راه مبارزه برای مردم گیر افتاده در عراق در چنگال صدام مخدوش شد و جایش را به نوعی دموکراسی ناپایدار تحمیلی داد. کسانی بر آنند که بالاخره این مداخله ها موجب شد لیبی، تونس، مصر، عراق، افغانستان و سپس یمن و دیگر کشورهای منطقه رنگ دموکراسی را ببینند. آنها معمولاً به این پرسش نمی‌پردازند که آیا این جنبش های مردمی یا پتانسیل انفجاری آن بود که این رنگ را آورد یا مداخله های نظامی خارجی؟ یا این که بهتر و درست تر است بگوئیم ما وارث وضعیتی هستیم که اگر مداخله ها نبودند خیلی بهتر از آب در می‌آمدند. من این قول را قبول دارم، اما این را هم می‌افزایم که البته غیاب جنبش های مردمی و رهبری آن را در برخی از کشورها و جنبش ها انکار نمی‌توان کرد اما راه آن اعمال اراده ی مردمی از همه ی جهان بود و نه مداخله ی دولت های امپریالیستی با انگیزه های واقعی غیردموکراتیک اما ناگزیر با پوشش دموکراسی خواهی.

چه بسا مداخله ها از مولفه های ویژه ی سیاسی، ناشی از برخورد و تعارض غرب با دولتهای منطقه برمی خیزد. نمونه ی افغانستان گویا گر چه پیچیده است. این کشور جایگاه وارثان همه ی مداخله های طولانی دستگاه های نظامی و سیاسی و اطلاعاتی غرب و اشتباه های اتجاد شوروی بود. بنابراین غرب

به نوعی از در آشتی ناپذیری با دولت طالبان درآمد که هیچ ربطی به برنامه‌ی زمان بندی و منطقه بندی شده‌ی مداخله برای دموکراسی و امنیت نداشت. همین غرب امروز برای طالبان در قطر دفتر دائمی علم می‌کند. آمریکا در عراق، که حتی در جریان جنگ با ایران به نوعی مورد حمایت یا دستکم عدم فشار از سوی غرب بود، هیچ کوششی برای بهره‌گیری از تحریم‌های مرگ‌آور به نفع تغییر یا تعدیل حکومت صدام و به نفع دموکراسی درون‌ساز انجام نداد. بهانه‌ی همدستی صدام با بن‌لادن و وجود سلاح‌های کشتار جمعی همه دروغ بودند. این جنگ افروزی ویژه‌ی دولت بوش بود که کار را به جایی کشاند که همه خیال کردند سرآغاز اختلاف، دشمنی غرب دموکرات با صدام جبار بوده است. در این حالت هم جا داشت و دارد به این بیندیشیم که در برابر این پدیده‌های پیش‌رو وظیفه و تکلیف نیروهای مترقی و مردمی و مستقل چیست؟ به گمان من حتماً این وظیفه نه عبارت از تسلیم شدن به متجاوزان است و نه کوتاه آمدن در برابر خودکامگی. اگر مداخله‌گران راست می‌گفتند سالهای سال با دیکتاتورهایی چون صدام و قذافی و مبارک و عبدالله صالح و دیگران معاشات نمی‌کردند. نگاه کنید به فیلم‌های مربوط به ملاقات‌هایی تهوع‌آور که بیانگر روابط تونی بلر و قذافی اند. طرفداران مداخله‌ی بشر دوستانه، حتی اگر معطوف به جنگ باشد، از نگرانی‌هاشان از قدرت اتمی ایران (دستیابی به بمب اتمی) می‌هراسند. من هم از اساس با انرژی اتمی و دست کم در سطح فن‌شناسی موجود در جهان مخالفم چه برسد به بمب اتمی. اما من و دوستانم سالهای سال است علیه بمب اتمی و در دفاع از انرژی سبز و سالم می‌نویسیم و فعالیت می‌کنیم. سالهاست که زرادخانه‌های آمریکا و روسیه و اروپا و اتمی‌های کوچک‌تر و خطر بالقوه‌ای را که گاه به شرایط بالفعل نزدیک می‌شود می‌شناسیم و آن را محکوم می‌کنیم. ما بر آنیم که باید جنبش جهانی مردمی علیه زرادخانه‌های اتمی کار خود را شروع کند و به اضمحلال نیروی نظامی در جهان برسد. هر چند این حرفها آرزوگونه است اما مگر خواسته‌های بشری جز در لباس آرمان‌های انسانی باید ظاهر شوند. اما نگران‌ها از قدرت اتمی ایران تاکنون هرگز از نگرانی‌شان نسبت به وجود ۲۰۰ تا ۳۰۰ کلاهک اتمی در اسرائیل دم نزده اند. به گمان آنان «دموکراسی»ها می‌توانند اتمی شوند چون توان و تمدن کنترل آن را دارند. و این به طور ضمنی یعنی این که هیروشیما و ناکازاکی و استفاده از سلاح‌های اتمی تضعیف شده در عراق را باید نادیده بگیرد زیرا از تمدن بزرگ جهانی باید هم همین چیزها سر بزنند. گویی توحش چندین صد باره‌ی اسرائیل در منطقه، که عامل اصلی بروز افراطگری ضد اسرائیلی به حساب می‌آید، خود می‌تواند علامتی از همان تمدن معهود باشد. این که آمریکا هر ۱۰ - ۱۱ ماه یک بار در یک جنگ علیه کشور دیگر شرکت کرده یا آن راه انداخته است و در همه‌ی موارد آشکار و ناآشکار پشتوانه‌ی اتمی خود را به عنوان ابزار از کار انداختن ذهن و اراده‌ی مقاومت به کار برده است باز علامت همان تمدن خویشتن‌دارانه است.

هوشنگ امیر احمدی چیزی می‌گفت که باید برای اهل علم و تحلیل «واقعیت» سیاست جهان، که حالا به این نتیجه رسیده اند که قدرت بازدارنده ی نظامی آمریکا باید علیه ایران به کار بیفتد، برخوردار از ارزش استدلالی باشد. او می‌گفت ایران کشوری با اکثریت شیعه است و قرار گرفته در میان کشورهای سنی، ایران فارسی زبان است در مقابل کشورهای عربی زبان . ایران در همسایگی کشور اتمی پاکستان و همسایگی دریایی کشور اتمی هند قرار دارد . ایران سالهاست با اسرائیل (و اسرائیل با ایران) مخاصمه دارند و اسرائیل اتمی است . ایران از سوی آمریکا تهدید می‌شود (و شاید البته عامل آن خود دولت ایران باشد که از در آشتی در نیامده است) و آمریکا اتمی است و بنا به این دلایل، که از قلمروی «رفتار عقلایی» قدرت سیاسی در مناسبات جهانی بیرون می‌جوشند، ایران باید اتمی باشد (و البته اضافه می‌کرد که او خودش موافق این حکم نیست). بسیار خوب اهل علم پراگماتیسی این جا که می‌رسند واقعاً چه پاسخی می‌دهند. لابد آنها می‌خواهند بگویند بمب های اتمی در پاکستان و اسرائیل قابل کنترل اما در ایران لجام گسیخته می‌شوند.

وقتی آمریکا به رهبری جورج بوش پسر می‌خواست به عراق حمله کند ادعا می‌کرد که حکومت صدام حسین دارای سلاحهای کشتار جمعی است . کالین پاول وزیر خارجه ی وقت در سازمان ملل برای این موضوع سندها رو می‌کرد و وزیر دفاع و رئیس سازمان سیا نیز از اطلاعات دقیق محرمانه اش می‌گفتند و بوش این رئیس جمهور مخبط نیز ، که بعدها زبان به درون کشید، آن زمان بر سر این موضوع قسم یاد می‌کرد. مداخله ی بشر دوستانه آن زمان بشر را آماج سلاحهای کشتار جمعی دولت عراق می‌دید اما همان زمان و پیش و پس آن از بشر فلسطینی، بشر ویتنامی، بشر گرانادایی، بشر کره ای و بشرهای دیگر صحبتی به میان نمی‌آورد، چه برسد آن بشرهایی که به خاطر عقاید ضد ستم کاپیتالیستی خود کشته و سرکوب شده بودند. اما بعد از حمله به عراق در حالی که چشم جهانیان نگران و منتظر بود اشغالگران حتی نتوانستند حتی یک گونی کود شیمیایی را نیز که ممکن بود برای بمب سازی به کار برود به عنوان سند کشف کنند و نشان بدهند. دفتر بوش مخبط به نوعی گفت گویا اطلاعات غلط را به او غالب کرده بودند. وزیر خارجه هم زود و سربه زیر از صحنه زد بیرون و نوبت به کاندالیزا رایس و دیک چینی رسید که گفته اند آمده ایم و خوب کاری هم کرده ایم و باز هم می‌کنیم .

من نمی‌پذیرم که جا خالی دادن از تحمیل جنگ از سوی امپریالیسم علامت ضعف و عقب نشینی ملت است. اگر ملتی با هوشیاری اراده ی قوی و اعتماد به نفس از جنگ بگریزد تا به استقلال و آزادی و رشد برسد، ملتی صاحب اقتدار است نه بر عکس. به این ترتیب نظر من گریز زدن هوشیارانه از صحنه هایی است که آمریکا و اسرائیل و انگلیس می‌خواهند ما را به آن دچار کنند. اما من دولت ایران نیستم، کاری هم با آن ندارم و تنها خود را مشاور مردمی می‌دانم که مایلند با من هم اندیشی کنند. بسیار

خوب اگر دولت ایران بر رأی خود برای غنی سازی پافشاری کرد و مورد حمله ویرانگرانه قرار گرفت چه کسی فردا ضامن خواهد بود اگر معلوم شود اساساً توان بمب سازی در ایران (کاری هم به نیت پنهان آن که اینجا هم مورد بحث من نیست ندارم) وجود نداشته است. چه خواهند گفت اگر ببینند لاشخورهای ابر قدرت نظامی آمریکا و ناتو در همه جا بالای سر ما در پروازاند و جنگ خواهان و مداخله گرایان فقط برای مقابله با دشمن سیاسی خود همه ی آنها را حریص تر کرده است و دولت را مظلوم اما پر توان تر و آماده تر به برخورد با منتقدان، به بهانه ی جنگ. من در اپوزیسیون خارج کشور بسیار شنیده ام چیزی را که غلبه ندارد اما صدادار در آن تهیج برای مداخله است. یقین دارم مانند آنچه در افکار عمومی روشنفکری و سیاسی فعال ایران جاری است، در افکار مردمی ایرانیان خارج نیز جنگ و حق مداخله ی یک سویه کاملاً طرد می شود. اما بررسی های من در مورد اعلامیه ها و موضع گیری های خارج به خوبی و با پشتوانه ی آماری به من نشان دادند هرچه جریان ها و افراد چپ ستیزتر، بیگانه تر با عدالت، بی اعتنا تر به نیازهای تهیدستان و دشمن یا بی خیال تر نسبت به طبقه ی کار کشور بودند، همان اندازه هم بیشتر برای حضور آمریکا و مداخله های بشر دوستانه ی معطوف به کاربرد زور تلاش قلمی و قدمی می کردند. نمی گویم استثناهایی ندیدم. اکبر گنجی یک کار همیشگی و مأمور تیش چپ ستیزی بوده و هست. معلوم است دیگر چون در ایران که بود چنین بود و حالا هم این گل به سبزه ی جایزه ی میلتن فریدمن اقتصاددان، نظریه پرداز سلطه ی سرمایه داری جهانی آرسته شد (در حالی که گنجی اصلاً اقتصاد نخوانده و چیزی از آن نمی داند). اما منصفانه بگویم، او در تغییر مواضعش و رویگردانی از جنگ و مداخله در میان کسانی که مورد نظر من است استثناء است (و ببینید که ما چگونه می توانیم به رغم دشمن خوئی هایی، نظیر آنچه او می کند گرایش های درست را قدر بدانیم و لطفاً از خود بپرسید که آیا آنها نیز سر سوزنی چنین می کنند؟).

موضوع را به صورت دیگری نگاه کنیم. بر آنم که سیاست های دولت ایران حتی در همین ساختار قدرت و چارچوب حقوقی و سیاسی می توانست به گونه ای طراحی شود که فرضتی برای تهدیدها و تحریم ها و آثار آن از جمله فروش و انتقال سریع و ناگهانی ۸۵ فرزند هواپیمای اف ۱۵ به عربستان سعودی به ارزش ۳۰ میلیارد دلار فراهم نیامد و بیش از همین مقدار نیز برای یکی دو ساله آینده هدف گذاری نشود. می توانست جلوی دور تازه ای از مسابقه تسلیحاتی را که حاصلش نا امن کردن منطقه و یاری به اقتصاد امپریالیستی آمریکا و کمک به اجرای ابزارهای کینزگرایی نظامی (ترغیب تقاضای کل از طریق ترغیب نظامی گری و تقاضای اسلحه) است، بگیرد. اقبال سرمایه داری جهان آمریکا اکنون در برج نحس است اما اینجا می آیند کاری کنند که پس از فشارهای طولانی بر بنیه ی زندگی مردم و ساز و کار اقتصاد در پی تحریم، غرب از طریق کینزگرایی نظامی بتواند مفرهای نجات را بیابد و در همان حال مردم سر به طغیان برداشته ی همه جهان، و یک نماد ارزشمند آن جنبش وال

استریت، را مایوس می‌کند. اما فقط سیاست‌هایی تهدیدی تحریک‌آمیز این طرف نیست که چنین می‌کند بلکه دلالت بر دخالت بشر دوستانه نیز به همان اندازه و شاید بیشتر کوره‌ی مسابقه‌ی تسلیحاتی را می‌دمند. گمان من آنست که ملت مقاوم، آزاد، آگاه و سربلند می‌تواند مهمترین، اصلی‌ترین و کارآمدترین نیرو در برابر تهاجم و تجاوز باشد. این ملت باید با جایگزین کردن همدلی و اراده‌اش به جای بخش زیادی از هزینه‌های نظامی از ورود به مسابقه تسلیحاتی بپرهیزد و به نفوذ امپریالیسم نو فرصت ندهد. اما این یعنی دموکراتیسم مشارکتی و این هم یقیناً با فساد و خودکامگی و تبعیض از این سو و با مداخله و جنگ از آن سو، با هر پوششی که باشد، مطلقاً جور در نمی‌آید.

جنگ البته به خودی خود بد است، دفاع خوب است، مبارزه عالی است اما همه‌ی اینها در صحنه‌ی عمل خط تمایز با جنگ طلبی را می‌یابند. جنگ اگر در ایران بر اثر حمله‌ی غرب، ناتو یا متحدان منطقه‌ای درگیرد به یکی از وحشتناک‌ترین نمونه‌های این گونه جنگ‌ها بدل می‌شود. من در میان کسانی نیستم که می‌گویند جنگ بد است چون «کارساز» نیست، زیرا این نتیجه را می‌دهد که بنابراین انواع مداخله‌های دیگر یا انداختن بار آن به دوش ملت ایران و ملت‌های همسایه خوب است. نه، جنگ بد است. جنگ تجاوز کارانه آمریکا و مستبدان در ایران، برای ما آزادی خواهان فرصت سوز است (من درباره‌ی مبارزه و مقاومت‌های بخش بحث دیگری دارم و ثابت می‌کنم آنجا نیز پرهیز از جنگ به معنای پرهیز از حرکت انقلابی نیست) این استدلال که اگر جنگ کار را یک طرفه می‌کند پس بگذار بکند بر چهار استدلال بی پایه استوار است:

1- این استدلال بر آنست که دشمن دشمن من دوست من است. در حالی که ابداً چنین نیست. من اگر با دولت ایران مسئله دارم و مسئله من هم اساسی و ساختاری است فضولی این امر به دولت نژادپرست و ارتش متجاوز اسرائیل نیامده است و ربطی هم به کارکردهای امپریالیسم نو به ویژه آمریکا و انگلستان و فرانسه ندارد. این چه مربوط است به دولت مرتجع عربستان سعودی که نوکرسفستانه به عنوان کارگزار آمریکا کار می‌کند و در آن کشور و در بحرین و یمن جنایت می‌کند. آنها دشمن دشمن من هم که باشند هرگز دوست من نیستند. کدام اراده و خرد سازمان یافته گفته است رفتن زیر لوای آنان وظیفه و برنامه‌ی ماست. ما که سازمانی به آن صورت که موثر باشد نداریم که دستوری داده باشد و تازه اگر داشته باشیم هم دستور آن باید دموکراتیک و مبتنی بر اراده‌ی خود ما باشد. اراده‌ی ما سرسپردگی و اتحاد با ارتش ناتو را برای میهن نمی‌پذیرد. این جا پای ناسیونالیسم قوم‌گرایانه یا دولتی توخالی در میان نیست. پای سلطه‌ی قومی و زبانی و دینی در میان نیست. پای آرمانها و دارایی‌های مشترک توده‌هایی است که با هم سالها زیسته‌اند و دردها و تاریخ مشترک دارند. چه کسی گفته است که اگر در مثل نیروی انتظامی و قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران دشمن من است پس باندهای شرارت و قاچاق مواد مخدر که جوانان سرزمینمان را به خاک فلاکت می‌کشاند دوست من محسوب می‌شوند. واضح

است که من در مبارزه علیه آسیب اجتماعی اعتیاد عواملی چون سوء مدیریت و فساد را نیز هدف می‌گیرم، با این وصف هرگز سوداگران ضدانسانی دوست من نتوانند بود.

2 - استدلال بر آنست که گویا دلایلی که برای دست زدن به جنگ اعلام می‌شود، دلایل درست و صادقانه ای اند. مثلاً آمریکا برای دموکراسی و برای از بین بردن منشاء تروریسم و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی و دفاع از حقوق بشر و ایجاد ثبات و امنیت جهانی و منطقه ای وارد کشورها می‌شود یا ماشین جنگی ناتو را به کار می‌اندازد. واقعاً آیا دموکراسی در عربستان سعودی و بحرین ضروری و خواستنی نیستند. آیا در عراق سلاح کشتار جمعی کشف شد. آیا القاعده خودش محصول شاهکار سازمان های سیا ، اینتلیجنس سرویس، اداره اطلاعات ارتش پاکستان و سرویس های ویژه عربستان نبود. آیا آمریکا امروز دولت افغانستان را برای آشتی با طالبان، این مرتجعین و متحد دیرین القاعده، زیر فشار قرار نداده است. آیا آمریکا دموکراسی در ونزوئلا را بر می‌تابد. آیا حقوق بشر برایش شامل حقوق مساوی سوسیالیست ها و مخالفان سلطه ی آمریکایی هم می‌شود آیا تاکنون وجود ناوگان‌های عظیم و ارتش جهنمی آمریکا و اذنباش در منطقه های جهان ثبات و امنیت و پرهیز از جنگ به بهانه پاسخ ها همه منفی اند. آیا آمریکا و متحدان غربی و ناتو اجازه می دهند مثلاً کشورهای دموکراسی هند و برزیل هم به همین بهانه ها به یمن و آفریقای مرکزی لشگرکشی کنند ، گرچه به اسرائیل اجازه و پشتیبانی تجاوز را می‌دهند.

3- استدلال سوم این است که کارگزاران و مبلغان داوطلبان جنگ و فرماندهان نیروهاشان گویا «حق» هم دارند که جنگ را بر پا کنند. چنان دارند درباره ی حقوق جنگ افروزی ناتو صحبت می‌کنند که گویا در باره ی ملتی به جان آمده از نظام خود کامه صحبت می‌کنند. ملت به جان آمده ی لیبی با مداخله ها توأم با سرکشی و خودسری و پیمان شکنی ناتو (که قرار بود فقط مانع ورود اسلحه به نفع دولت قذافی شود، اما تمام عیار پا به کارزار و اسلحه رسانی گذاشت) در واقع له شد اما ناتو حق خود را برای کاربرد وحشیانه ترین روش ها برای نابودی دیکتاتور لیبی، این یار پیشین خود، حفظ کرد. آمریکا برای خود همیشه حق مداخله و ادامه ی جنگ ویرانگر و ضدبشری و وحشیانه را در ویتنام قائل بود و حق خود می‌دانست که میلیون ها ویتنامی مدافع آب و خاک و آرمانشان را نابود کند و یک وجب جای آباد باقی نگذارد. اما همین آمریکا در دهه ی نود کلینتون را که از افتخاراتش مخالفت علنی با جنگ ویتنام بود به ریاست جمهوری برگزید و بعد دوباره بوش مخبط جنگ سالار را به جای آن انتخاب کرد. این چه حق و چه احقاق حقی است که این همه خودسرانه و بی پدر و مادر است. درباره ی اصالت و ماهیت این حق چه منبعی تصمیم گرفته است. در پاسخ می‌گویند این حق قرار نیست از پیش از جایی تفویض شده باشد، بلکه این حق از پیش موجود است زیرا قدرتها «موظف» به ایجاد ثبات در جهانند. اما همه مان می دانیم که تاریخ ۲۰۰ سال اخیر به ویژه تاریخ دو سه دهه‌ی اخیر پر است از

توطئه، تحریک، جنگ افروزی، مداخله ی نظامی، کودتاسازی و صدها طرح شرم آور ضد ثبات و امنیت. در واقع دولت های آمریکا تنها در شرایط ویژه ای در برخی نقاط که سرگرم بهره برداری خودشان بوده اند نگران ثبات نبوده اند اما همیشه از روح وحدت و استقلال طلبی و آرمان های مستقلانه در جهان به خود لرزیده اند. دموکراسی خواهان صوری ما آیا نمی پرسند کجاست جای اندکی اثری از اراده ی مردم جهان در ایجاد این گونه حق مداخله برای ثبات و آرامش زوری. نه نمی پرسند زیرا آنها حق مداخله ی صاحبان اصلی قدرت را مسلم و پیش فرض می انگارند.

4 - استدلال چهارم از تسلیم شدگی ذهنی و تربیتی و عملی به قدرت بر می خیزد. این استدلال می گوید منافع قدرت، به هر حال، باید به رسمیت شناخته شود و در مقابل آن عملی برانگیزاننده صورت گیرد و خلاصه با قدرت باید مماشات و به آن تمکین کرد و نه کار دیگر. باید با صبوری منتظر مرحمت قدرت باقی ماند. این استدلال در داخل و خارج معیوب است. واقعیت این است که تحمل ستم و زورگویی داخلی و جهانی، به عنوان یک استراتژی، هرگز راه به رستگاری نبرده است. ستمگری و بهره کشی و لع ذاتی سیری ناپذیر دارد. اما مهم تر، در دنیای ما چیزی به نام قوانین و قواعد بین المللی وجود دارد که اتفاقاً صاحبان قدرت جهانی آن را بیشتر از همه زیر پا می گذارند (منظورم اتحاد شوروی نیست که بالاخره هم در مورد افغانستان با زیر پا گذاشتن قاعده ی حاکمیت ملی بزرگترین اشتباه را که دودش به چشم سوسیالیسم رفت مرتکب شد). در داخل هم همین طور است. در شمار زیادی از کشورهای امروز قواعد و قوانینی وجود دارند که خود را حافظ حقوق مردم می شمارند - در واقع در جاهایی هم مثل عربستان یا سومالی چنین نیست. اما آنجا که قوانین اساسی و مدعی دفاع از حقوق بشر و مدنی وجود دارد می توان یقه ی مسئولان را گرفت و قانون موجود و بی قانونی دولتی را نشانشان داد و به همه هم گفت که مدیران و سیاستمداران و دستگاه های دولتی بیشتر و مخاطره آمیز از همه قوانین را زیر پای می گذارند یا از اجرا و شمول آن طفره می روند. فساد و ناامنی و خود کامگی ناشی از همین است. من اعتقادی به تسلیم شدن ذاتی و ابدی به قانون ندارم، نقد قانون و درخواست برای اصلاح و تعالی آن وظیفه ی مبرم انسانی است که مسئولیت اجتماعی را می فهمد. وظیفه ی مبارزان نقد و تحلیل و پیشنهادهای عملی و سازمان یافته برای نقد و حک و اصلاح قوانین است. من به نقد ریشه گرا اعتقاد دارم و نه نقد صوری حقوقی.

در عرصه ی بین المللی بحث من می تواند متوجه قوانین تبعیض آمیز به نفع قدرت ها باشد که منشاء سلطه ی کاپیتالیستی و امپریالیستی (و حالا نوامپریالیستی دارد). با این وصف می توان و باید کشورهای متجاوز و جنگ طلب را از مجرای قوانین بین المللی به چالش خواند و افکار عمومی جهانی را نسبت به آنها روشن کرد. البته این که می گویم تفاوت دارد با استفاده ی ابزاری از قانون. باید در زیر چتر همین قوانین موجود از کشورهای جنگ افروز خواست که سر جای خودشان بنشینند. ضمناً اساس

قوانین تبعیض آمیز را مورد نقد قرار دارد و برای دگرگونی ریشه ای آن تلاش کرد. استدلال قدرت به هر حال باید در برابر استدلال قانون رنگ ببازد و گرنه در جریان بربریت سرمایه داران و تجاوزگری سلطه گران، جهان به جنگل توحش بزرگ شبیه تر می شود تا جایی برای زندگی و همزیستی صلح آمیز.

ما نه تنها منکر وجود پدیده ای به نام وظیفه ی انسانی یاری رساندن به ابنای بشری که گیر ستم سیاسی، نظامی و اجتماعی افتاده اند یا از قهر طبیعت رنج می برند یا در فقر و مذلت و ادبار به سر می برند نیستیم، بلکه تمام تلاشمان آنست که این پدیده به تکلیف تبدیل شود زیرا حق همه ی مردم جهان است که رنج نبرند. به نظر من منشاء این تکلیف باید حق همگانی و شیوه ی اجرای آن دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم یا نهادهای مردم پایه باشد. این کار برای بدآمدهای طبیعی مثل سیل و زلزله شدنی تر است ولی برای یاری رساندن به مردمی که علیه حکومت می ستیزند جای بحث و مناقشه فراوان دارد. می توانیم باز مورد لیبی و حالا مورد سوریه را مثال بزنیم. مداخله ی نظامی و جهت دهی به انقلاب لیبی نوعی مداخله ی آشکار بود اما واقعاً نیت و انگیزه ی آن از کجا می آمد؟ البته از همان جا که سالها حمایت از قذافی می آمد: منافع اقتصادی و سیاسی و البته به آن و انگیزه ی ذاتی سیطره جویی. شماری از تکالیف بشر دوستانه باید در نظام بین المللی حل شوند که با این ساختار نارسا و تبعیض آمیز سازمان ملل و شورای امنیت مشکل بتوان به آن دست یافت. اما باید مبارزه برای دموکراتیسم جهانی را از همین دستاوردها شروع کرد. باید نقد کرد و فشار آورد و مردم همه ی جهان را به یاری و به مقاومت در برابر دولتهای انحصارطلب و خودکامه فراخواند. من به نظام مالیات جهانی به ویژه برای نقل و انتقال های پولی و ارزی اعتقاد دارم. این مالیات انتقالی از داراها به ناداری های جهان داد همان چیزی است که ابتدا به مالیات «تابین» اشتهار داشت. چند سال پیش تابین کمی قبل از درگذشتش نوشت و استدعا کرد که او را یک سوسیالیست ندانند او فقط غمخواری در نظام کاپیتالیستی بوده است. اما چند سال پیش نامه ای هم از سوی ژاک شیراک به دست من رسید که در آن نسبت به این مالیات نقل و انتقال (نام تابین را نبرده بود) با دید مثبت نظر خواهی کرده بود. دیده ایم که چگونه همین حداقل های سطحی و اصلاحی نیز در این جهان سلطه و بهره کشی نادیده گرفته می شوند. شنیدیم یکی از بزرگ سرمایه داران در مواجهه با جنبش وال استریت راه حل داده بود که بیائیم و ۴۰ درصد از ثروتمان را بدهیم به فقیران آمریکایی (بی آن که بگوید خودمان در اینجا و جهان مسئول پدیداری آن بوده ایم پس بیایید خودمان را پس بکشیم). او در برابر آن به نظر من بنیاد راکفلر بسیار واکنش جالبی نشان داده بود. او گفته بود بسیار خوب این پول را به دست چه کسی بسپاریم. باری کمک بشر دوستانه برای آن که موثر و جدی و پایدار شود به جز مشارکت مستمر دموکراتیک به اتوریته ی جهانی نیز نیاز دارد.

هر چه هست ارتشی که سابقه اش از کشتار سرخپوستان تا حمایت از بردگی سیاهان و بمباران اتمی، مداخله در کره ویتنام، فلسطین، گرانادا، گواتمالا، ایران، عراق، افغانستان، لیبی و جاهای دیگر امتداد می‌یابد نمی‌تواند دارای حق و حق مداخله باشد. در مواردی این چنین صدای فریاد مردم را باید شنید نه فقط درخواست حاشیه‌ی امن نشینان یا ستیزه‌گران مشکوکی را که در دل جنبش‌ها ظاهر می‌شوند. در یک کلام ما در راه مبارزه برای آزادی به استقلال خود بسیار نیازمند و پای بندیم. بی استقلال آزادی معنا ندارد چنان‌که بی عدالت، آزادی و دموکراسی حاصل نمی‌شود. همه‌ی اینها ما را به پرهیز از جنگ رهنمون می‌شوند. امروز در ایران مخالفت فکری و عملی جدی با مداخله‌ی نظامی، رمز مبارزه برای عدالت و آزادی در این گذرگاه خطیر است. باید با شجاعت در این باران وحشت بگوئیم ره کجاست و چاه کجا. ما به همدلی مردم جهان به شدت نیاز داریم زیرا مانند همه‌ی آنها به آزادی و عدالت و پیشرفت فرهنگی و علمی نیازمندیم. ثروتمندان به طور کلی یار مردم نیستند اما آنها که دستشان به دهانشان می‌رسد شاید تا حدی امید بخش‌تر باشند. بیشترین امید در همدلی توده‌ها و روشنفکران آنها برای فشار بر دولت هاست تا از کارکرد دوگانه دست بشویند و اگر این دولت‌ها در سمت مردم قرار نمی‌گیرند سعی در جایگزین کردن تحمیلی دست‌نشانده‌های و بهترین‌های مناسب حال خود نداشته باشند.

اخبار روز
21 دی 1390